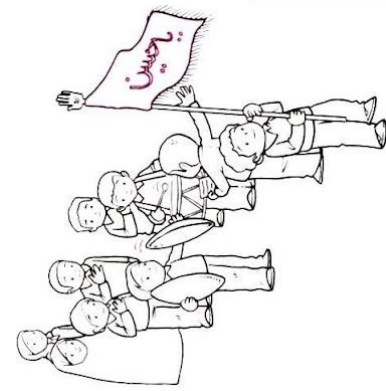
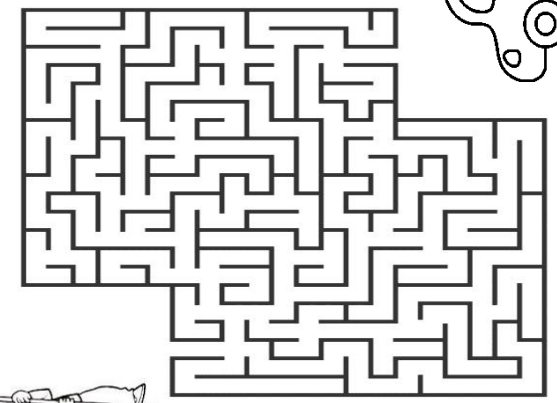
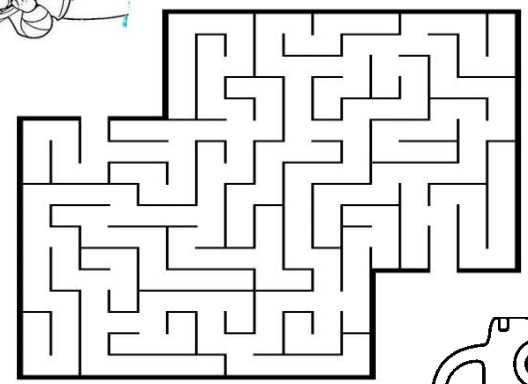


محمد میخواهد سوار ماشین شود و به  
هیات برود میتوانی به او کمک کنی تا  
راهش را پیدا کند؟



شب شده بود که همه خانواده لباس های مشکی محرم را پوشیدند. بچه ها پرچم عزاداری شان را برداشتند. سوار ماشین شدند و به هیئت عزاداری رفتند. محمد و مهدیه داخل هیئت کودکان رفتند. حامد و حوریه هم همراه مامان در قسمت مهد هیئت، مشغول بازی شدند.

خاله زهرا در هیئت کودکان داشت قصه تعریف میکرد:

کاروان به کربلا رسید. شترها زانو زدند و بارهایشان را خالی کردند. بچه ها از روی شترها و اسبها پیاده شدند. بزرگترها خیمه ها را برپا کردند. بچه ها خیلی خوشحال شدند. امشب می توانستند توی خانه های چادری بخوابند. آن طرف تر یک رودخانه ی پر از آب بود. بچه ها عاشق آب بودند. بچه هادوست داشتند مثل بزرگترها مشکهای خودشان را پر از آب کنند. عمو عباس مشک ها را پر از آب کرد. بچه ها در دشتی بزرگ در کنار رودخانه فرات مشغول بازی شدند. کربلا زیبا و پر از هیاهو شد.



اما آن طرف تر... آن طرف تر سپاهی بزرگ روبروی امام قرار گرفته بود. سپاهی که هیچ کدام از آدمهایش خوب نبودند. سپاهی که پر از مردهای بدجنس و عصبانی بود. آنها امام را دعوت کرده بودند که به شهرسان بیاید. به امام قول داده بودند که با او دوست باشند اما بعد گول یزید را خوردند که با امام دشمن بود. قول خودشان را فراموش کردند و با امام حسین دشمن شدند. اما امام حسین علیه السلام از هیچ کس نمی ترسید. او قویترین و شجاعترین انسان روی زمین بود.

بچه ها بشید مهیا می‌خوایم بریم کربلا!  
 شهر امام حسینیه امام سوم ما  
 کربلا شهر ماتم شهر مصیبت و غم  
 دوستان من گوش کنید! تا ماجراشو بگم  
 حدود سال شصتم از شهر کوفه مردم  
 نامه زیاد نوشتن گفتن امام سوم  
 ما مرد کارزاریم اما امام نداریم  
 اگر بیای به کوفه اطاعت از تو داریم

وقتی امام قبول کرد رو سوی کوفه آورد  
 تنها گذاشتن اونو دروغگوهای نامرد!  
 کوفیان بی‌وفا با اینکه دیدن آقا  
 یار و یاور نداده رفتن توی خونه‌ها!  
 ستمگران صف به صف اومدن از هر طرف  
 امام حسین کشتن نزدیک شهر نجف  
 از اون زمان تاحالا غصه دارن شیعه‌ها  
 برای این مصیبت عزاداری شد به پا  
 کربلا شهر ماتم پر شد همیشه از غم

**طریقه ی درست کردن کاردستی ماشین:**

ابتدا کاغذ طرح حرم را به روی پرچم سبز رنگ نمدی چسبانده و بعد پرچم را به  
 خلال چوبی بچسبانید.  
 دور تا دور دو تکه نمد بدنه ی ماشین را دوخت بزنید، به میانه ی دوخت که رسیدید ما  
 بین دو تکه کمی پنبه گذاشته و پرچم آماده شده را قسمت بالای ماشین قرار داده ،  
 ادامه ی آن را دوخت بزنید تا شکل حجیم پیدا کند.  
 میتوانید به جای دوخت از چسب استفاده کنید.  
 بعد قطعات نمدی شیشه، تایر ، چراغ و دسته ی ماشین را بر یک طرف ماشین  
 بچسبانید.  
 ماشین برای رفتن به هیئت آماده است.  
 (کودکان بزرگتر میتونن دورتادور بدنه ی ماشین را بدوزن و داخلش را پنبه یا خرده  
 پارچه بریزن  
 کودکان کوچکتر میتونن از چسب استفاده کنن  
 دورتادور قسمت زیرین را چسب بزنن و قسمت رویی را روی آن بگذارن ، یه تکه  
 کوچک برای داخل کردن پنبه بدون چسب باشه)

بچه ها نزدیک امام حسین علیه السلام بازی می کردند و امام و برادرش ، عمو  
 عباس مواظب بچه ها بودند. تا اینکه بالاخره روز دهم محرم فرا رسید. آن روز  
 باز هم عمو عباس رفت تا از رود برای بچه ها که تشنه بودند آب بیاورد، او انقدر  
 قوی بود که هیچ کس جرات جنگیدن با او را نداشت. مردهای بدجنس از ترس  
 پنهان شدند و سرانجام با نامردی عمو را شهید کردند. آن ها تمام دوستان امام  
 را هم شهید کردند. امام حسین علیه السلام از بچه ها خداحافظی کرد و به جبهه  
 جنگ رفت. امام حسین با شجاعت و با قدرت زیادی با آن سپاه بدجنس جنگید.  
 خیلی از دشمنان سنگدلش را کشت. اما

دشمنان امام خیلی خیلی زیاد بودند و بالاخره امام را به شهادت رساندند. بچه ها  
 بعد از امام حسین خیلی ناراحتی و سختی تحمل کردند. اما همیشه بچه های  
 خوب و مهربانی باقی ماندند. آنها داستان امام حسین و عمو را برای همه تعریف  
 کردند.



بعد مراسم ، بچه ها پرچم عزا را دست گرفتند و سوار ماشین شدند و به  
 خانه برگشتند. بچه ها برای بابا و مامان از کاردستی هایی که ساخته بودند و  
 بازی ها و قصه و شعر و عزاداری داخل هیئت کودکان تعریف کردند. بچه ها  
 هیئت را خیلی دوست داشتند. بابا گفت که شب های بعد هم باهم به هیئت می  
 رون.